

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

سوره مبارکه تیه (جله، شتم)

نقم مفهومی استاد اخوت ۹۶/۱۲/۲۶

بخشی از بحث‌های جلسه قبل باقی ماند که بنا شد در این جلسه تکمیل شوند. برای بالارفتن سرعت کار یک‌سری نمودارها رسم شده است. بالاخص برای دوستانی که در کلاس پنجشنبه هستند و بناست بر روی سوره‌هایشان کار کنند، بهتر است یک مدل پژوهش بر روی سوره‌هایشان ببینند. هر چند این کار بر روی سوره‌ای با تعداد آیه کم صورت می‌گیرد اما برخی از افراد که سوره‌ای را انتخاب کردند سوره‌شان بالای صد آیه دارد و این دو تفاوت زیادی دارند. سوره‌هایی که تعداد آیاتشان کم است به لحاظ «تهلیل» به مراتب سخت‌تر هستند و توصیه این است که افراد سوره‌های کوتاه را انتخاب نکنند.

کاری که از ابتدا روی سوره بینه انجام شد این بود که برای هر آیه‌ای گزاره نوشته شد و ارتباط بین آیات نیز پیدا شد و همین‌طور واژه‌ها بررسی شد و در مرحله بعد موضوعات هر آیه بررسی شد. این اولین کاری است که باید برای هر سوره انجام داد. این بررسی باید دید کلی به فرد بدهد. بخش دوم کار پیدا کردن ارتباط بین موضوعات است و قسمت سوم کار ارتباط بین موضوعات بصورت ساختاری و نظام‌مند است. قبلا این دو بخش روی سوره بینه انجام شد و حال رسیدیم به بخش سوم.

موضوعات که ارتباطاتشان معلوم شد، باید به سمت استخراج ساختار از دل سوره رفت و استخراج این ساختار نشانه موفقیت در این مرحله کار است و اگر این ساختار بدست نیامد در ادامه نمی‌توان کاری انجام داد و این حداقل کاری است که برای یک پروژه تحقیقی بر روی سوره لازم است انجام شود.

در سوره بینه به این رسیدیم که رسول، بینه است و در همین بحثی که در سوره انجام خواهد شد ماهیت بینه، کارکرد بینه، پیامدهای بینه و هم شرط بهره‌مندی آن را می‌توان دید.

بعد از مطالعه سوره، در دسته‌بندی اولیه گزاره‌ها رسیدن به این موضوعات، مهم می‌شود. در واقع وقتی موضوعات مربوط به بینه را بررسی می‌کنیم به چنین مطالب اولیه‌ای می‌رسیم. بعضی‌ها مربوط به شناخت خود بینه و تعریف بینه است. برخی گزاره‌ها نوع کارکرد بینه را مشخص می‌کنند و بعد می‌گویند چه کسانی از آن استفاده می‌کنند.

امروز به گونه‌ای بررسی می‌کنیم تا دوستانی که بر روی سوره‌هایشان پژوهش می‌کنند بدانند که دقیقا چه باید انجام بدهند.

بعد از آنکه موضوعات سوره تحلیل شد و گزاره‌ها و حقایق را مشخص کردید، باید بتوانید از ارتباط بین گزاره‌ها در رابطه با موضوع اصلی که تشخیص می‌دهید (نوعاً موضوع اصلی هر سوره یک چیز است مثلاً در اینجا بینه است.) به دسته‌بندی‌های جدیدی برسید یعنی به صورت استقراء بتوانید موضوعات پیرامون موضوع اصلی را دسته‌بندی کنید.

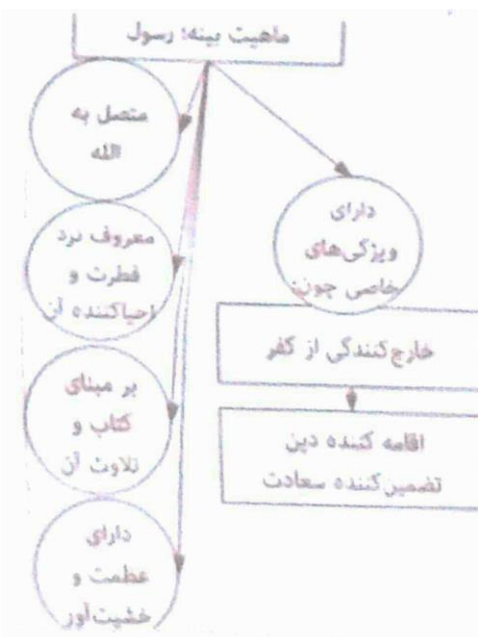
اولین بخش در سوره بینه، «ماهیت بینه» است.

از این جا به بعد هر آن چه که گفته می‌شود باید مستدلّ و مستند باشد. در فهم و دسته‌بندی و ارائه خلاقیت می‌خواهد و حتماً باید حرف محکمه‌پسند باشد و در حضور چند نفر عالم باید بتوان از آن چه گفته می‌شود دفاع کرد و نباید گفت که تبادر آیه و دلالت ظاهر آیات این نیست. حتماً هر عالمی که نسبت به عرف قرآن آشنایی دارد باید تصدیق کند که همچین چیزی درست است و هر مطلبی را که شما می‌گویید نباید توسط کل قرآن نقض شود. مضاف بر این که روایات هم باید آن را تأیید کند. به هر حال آنچه کمترین و حداقل تأیید است، چک کردن این مطالب با یک عالم است و قرآن و روایات در درجات بالاتری قرار می‌گیرند.

از این به بعد شما ممکن است مچ افراد را بگیرید و بگویید آیا این حرفی که می‌زنید محکمه‌پسند هست یا خیر. باید به دنبال تکمیل ادله بود.

ماهیت بینه در این سوره به این صورت آمده است که اولاً بینه به نوعی معادل رسول گرفته شده است، چرا می‌گوییم به نوعی؟ چون نمی‌دانیم که این خبر مبتدای محذوف است که اگر چنین باشد می‌شود، عینش یا بدل اشتمال است که می‌شود جزئش. به هر حال جانب احتیاط را رعایت می‌کنیم و بر روی حداقل تر تمرکز می‌کنیم و نمی‌گوییم که بینه خود رسول است بلکه می‌گوییم بینه در این سوره به صورت رسول معرفی شده است و ممکن است

در جای دیگر چیز دیگری معرفی شده باشد. برخی به این حرف‌ها توجه ندارند. با این که خود قرآن گفته بینه رسول من الله است باز تو نمی‌توانی بگویی که بینه مساوی رسولی من الله است. به دلیل این که ممکن است از بیان مفهوم به مصداق باشد نه از بیان مفهوم به مفهوم. به هر حال نمی‌توانیم بگوییم معادل است. در این جا هم بعد از گفتن این مطالب طبق تعاریفی معادل‌سازی می‌کنیم.



ماهیت بینه چه رسول باشد، چه خود بینه باشد، متصل به خداست و معروف نزد فطرت است و هم احیاءکننده آن است. وقتی می‌گوید (لم یکون الذین کفروا) یعنی انسان‌ها آن را می‌شناسند و وقتی خودش می‌آید نیازی به دلیل ندارد. اگر قرار بود خودش هم دلیل بخواهد بینه نمی‌شد. حتما بر مبنای کتاب و تلاوت آن است. هر چه هست نسبت قوی با کتاب دارد و در مبنای کتاب و تلاوت است. بر پایه کتاب استوار است. دارای عظمت است و خشیت‌آور است. اگر عظمت نداشته باشد و خشیت‌آور نباشد نمی‌تواند بینه باشد چرا که اگر چنین نباشد، خدا نمی‌تواند بر اساس آن برای انسان‌ها پاداش خلود در نظر بگیرد. حتما باید خشیت‌آور باشد. خصوصیات خاص دیگری هم دارد مثل خارج‌کنندگی از کفر. ویژگی خاص بینه در این سوره این است که باید خاصیت خارج‌کنندگی از کفر داشته باشد. چون اگر این خاصیت را نداشته باشد نمی‌گفت «منفکین» و هم این که اقامه‌کننده دینی باشد که دین تضمین‌کننده سلامت است بخاطر ذلك دین القیمه. این ماهیت بینه می‌شود.

بعد از این مرحله به همین موارد بسنده نمی‌شود و می‌بایست به انواع دیگری به سوره نگاه کرد تا جایی که می‌توان از سوره گزاره و ارتباطات استخراج کرد تا نهایت توان. این را جدل یا تَرَوی گویند و مثل سعی صفا و مروه است.

بعد از استخراج موضوع سوره، گزاره‌ها دسته بندی شدند و هر کدام در دسته‌ای قرار گرفتند: ۱- تعریفی ۲- پیامدی ۳- کارکردی ۴- شرط بهره‌مندی

در این جا چندین تعریف داریم و انواع و اقسام تعاریف که از دستمان برمی‌آید را مطرح می‌کنیم.

۱- بینه موهبتی الهی است برای خروج افراد از کفر و منع و حفظ آن‌ها در مقابل کفر است که بواسطه فرستاده خدا به آنها انتقال یافته و موجب همبستگی فطری در آنها می‌شود.

بر اساس مطالب فوق می‌توان در تعریف بینه چنین گفت:
بینه موهبتی الهی برای خروج افراد از کفر و منع و حفظ آنها در مقابل کفر است که به واسطه فرستاده خدا به آنها انتقال یافته و موجب همبستگی فطری در آنها می‌شود.

بینه به هر حال موهبت خداست و از عطای الهی است و خدا می‌خواهد که انسان‌ها هدایت شوند. برای خروج افراد از کفر است. حالا باید گفت هر کدام از این موارد از کجا آمده است. «منفکین»، ره‌ایشان نمی‌کند پس موهبت است. «الذین کفروا» را رها نمی‌کند و ممکن است این «الذین کفروا» بعدش بشود «اتوالکتاب» او هم نباید کافر شود پس هم خروج افراد از کفر است و هم منع و حفظ افراد از کفر است که بواسطه فرستاده خدا به آنها انتقال داده شده است. وقتی «رسول» می‌آید چیزی را «یتلو» می‌کند یعنی رسول در حال انتقال چیزی است. و اصلاً رسول یعنی وساطت کننده در انتقال پیام و موجب همبستگی فطری در آنها می‌شود.

این تعریف اول است که جنس آن «موهبت» شده است. موهبت جریان عطای خداست مانند جریان رحمت است. حالا باید بگویید این تعریف درست است یا خیر؟ آیه اول در بیان مقام رحمت عام خداست که ره‌ایشان نمی‌کند. حال تعریف دیگری ارائه شده. تعاریف مختلف دست ما را در نگاه به بینه در کل قرآن باز می‌گذارد.

۲- بینه فرستاده‌ای از جانب خداست که در اثر تلاوت کتاب موجبات خروج از کفر و حفظ در مقابل کفر را فراهم ساخته است و با ارائه حقایق و احکام الهی موجبات اقامه دین قیمه سعادت آفرین را فراهم می‌سازد.

در این جا این که دل را به دریا زده و بینه را فرستاده‌ای از جانب خدا تعریف شود به معنی آن است که بدل گرفته شده. بر اساس تعریف فوق بینه را خود رسول گرفته شد و مولفه دوم «تلاوت کتاب» است و خروج از کفر و حفظ در مقابل کفر را مولفه سوم و ارائه حقایق و احکام الهی را مولفه چهارم و اقامه دین قیمة را مولفه پنجم.

بینه فرستاده‌ای از جانب خداست که در اثر تلاوت کتاب موجبات خروج از کفر و حفظ در مقابل کفر را فراهم ساخته و با ارائه حقایق و احکام الهی موجب اقامه دین قیمة سعادت‌آفرین را فراهم می‌سازد.

بر اساس تعریف فوق مؤلفه‌های زیر را می‌توان برای تعریف بینه مورد توجه قرار داد:

مؤلفه اول: فرستاده خدا

مؤلفه دوم: تلاوت کتاب

مؤلفه سوم: خروج از کفر و حفظ در مقابل کفر

مؤلفه چهارم: ارائه حقایق و احکام الهی

خیلی تفاوتی با تعریف اول ندارد اما در این جا جنس به مصداق نزدیکتر است. فرستاده‌ای از جانب خداست. در اینجا بحث «فرستاده» است. رسول در این جا بیشتر به جنبه محتوای همراه رسول توجه دارد و معنای مفعولی آن را در نظر داریم. تلاوت کتاب و ارائه حقایق و ارائه احکام الهی داریم که می‌شود گفت «تلاوت کتاب» به دو دسته «ارائه حقایق» و «ارائه احکام الهی» است.

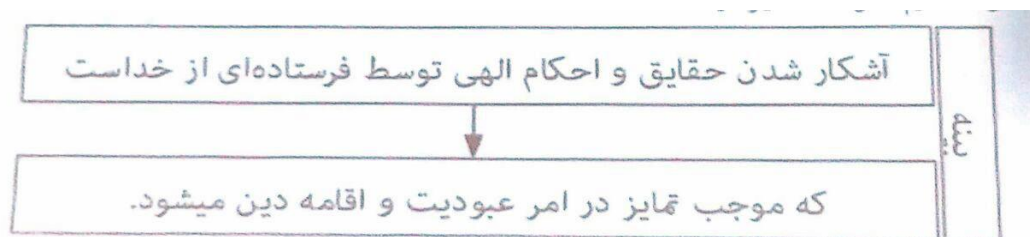
فرض یک همبستگی در تفرق ضروری است. تفرق به باب تفاعل می‌رود و فرد باید حتما خودش را از یک چیزی جدا کند و ما اسم آن را «فطرت» می‌گذاریم. خیلی جالب است که به تعریفی برای فطرت می‌رسیم.

بر اساس تعریف فوق و ریشه کلمه بینه که «بین» است به معنای جداسازی، الهام گرفته شد و تعریف سومی برای بینه ارائه شد:

۳- بینه آشکار شدن حقایق و احکام الهی توسط فرستاده‌ای از خداست که موجب تمایز در امر عبودیت و اقامه دین می‌شود.

بر اساس دو تعریف فوق و نیز ریشه کلمه که «بین» است، می توان گفت:
 بینه آشکار شدن حقایق و احکام الهی توسط فرستاده‌ای از خداست که موجب تمایز
 در امر عبودیت و اقامه دین می شود.
 در تعریف فوق می توان به دو مؤلفه اصلی رسید:
 مؤلفه اول: مؤلفه آشکارسازی ...
 مؤلفه دوم: مؤلفه تمایز در ...

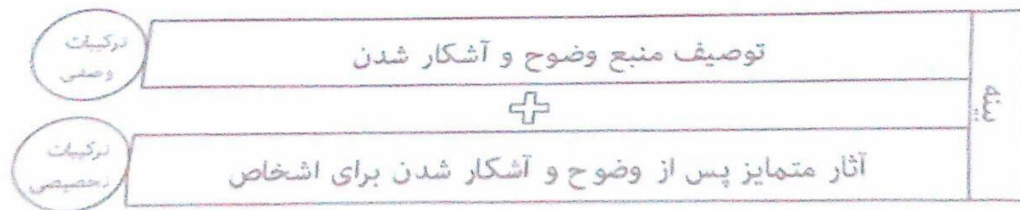
دو تا خصوصیت دارد که این دو خیلی مهم است: آشکار شدن حقایق و احکام که توسط فرستاده‌ای صورت می -
 گیرد که موجب تمایز انسان‌ها در امر عبودیت می شود تا تکلیف انسان‌ها معلوم شود و اقامه دین صورت بگیرد.



این دو مؤلفه در سوره بینه قابل احصاء است. صفت و موصوف‌های سوره و تمایزها که در جلسه قبل در موردشان صحبت شد این امکان را می دهد که مچ افراد گرفته شود برای مستدل گویی و البته حرف جدیدی است؛ یعنی نظری جدید است و جای بحث دارد. از این جا به بعد کار مشکل تر می شود. تا به حال بر اساس آنچه از سوره فهم می شد یک تعاریفی ارائه شد.

در بینه دو رکن وجود دارد که یکی مربوط به منبع وضوح و آشکاری است مثل کتاب و رسول و یک زمان آثار متمایز پس از وضوح را توضیح می دهد. نوعا جایی که مربوط به منبع وضوح است ترکیبات توصیفی است. و جاهایی که آثار متمایز را می گوید نوعا ترکیبات تخصیصی است.

رسول، کتب قیمه، صحف، کتاب این موارد مربوط به منبع است. یک قسمت هم داریم آثار متمایز: ۱- جاری شدن قوانین هدایت و ضلالت ۲- تحقق امت واحده توحیدی ۳- بروز کفر و ایمان ۴- اقامه دین قیمه ۵- تحقق جزاء



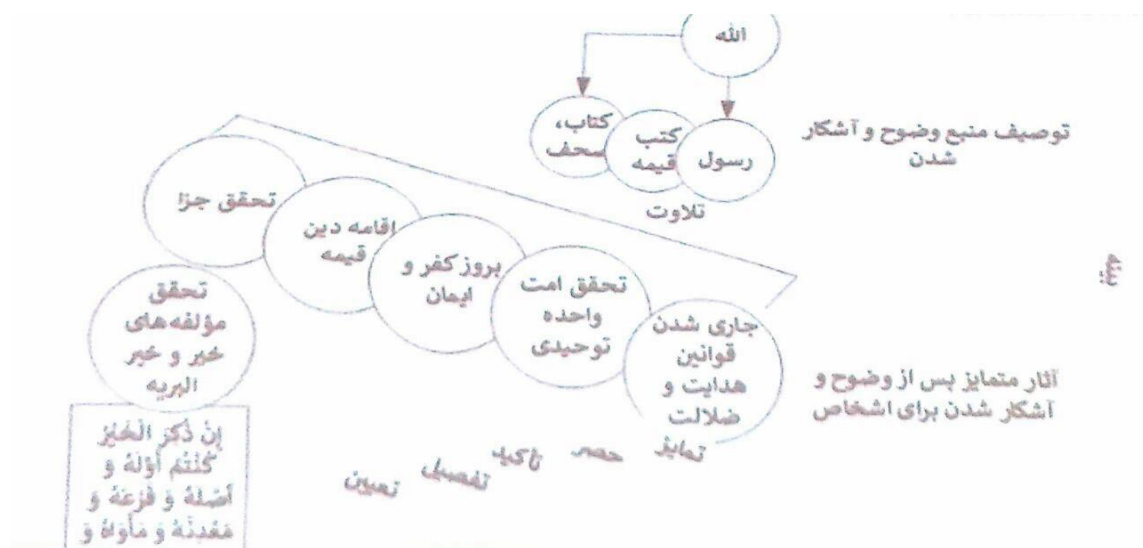
تمایز، حصر، تأکید، تفصیل، تعیین این موارد ترکیبات تخصیصی هستند نه توصیفی. «تمایز» مشخص است مثل (لم یکن الذین کفروا حتی). البته تمایز مفهوم عامی دارد و مربوط به زمانی است که چیزی را از چیزی جدا می‌کند.

در «حصر» تمایز خیلی زیاد می‌شود (ما امروا الا). در حصر تخصیص خیلی زیاد است و از بین چیزهای مختلف چیزی را جدا کردن است.

«تأکید» نوعی جدا کردن است و حتی برخی از ادبا حصر را با تأکید مطرح می‌کنند و حتی برخی از ادبا تأکید های قرآن را حصر حساب می‌کنند. بین این دو ارتباط عمیقی وجود دارد. تأکید یعنی چیزی را بین بقیه مخصوص کردن. در «تفصیل»، اما و اما دو گروه کردن. «الذین کفروا» دو گروه می‌شوند و «او تو الکتاب» هم دو گروه.

برای «تعیین» مثلاً (ذلک الدین قیمه). اشاره‌ها است، مثل (ذلک لمن خشی ربه).

این موارد می‌شوند مؤلفه‌های «خیر» و «خیر البریه». یعنی خیر البریه کسانی هستند که می‌توانند متمایزاً، محصوراً، تأکیداً تفصیلاً، متعیناً وظایف عبودیتشان را تشخیص و عمل کنند.



کجاهای قرآن بینه است؟ هر جایی که منبع نورانی حکیمانه با رحمت مفصل خیررسان را نشانه برود و آثار خیررسانی آن را هم به طور متمایز بیان کند. هر جایی که در قرآن و هر اعتباری از قرآن که این دو را با هم داشته باشد یعنی یک وضوح و یک منبع نورانی مثل (اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهُ) مثل (مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاهُ...)^۱

از سوره‌هایی که به طور واضح بینه در آن وجود دارد سوره مبارکه نور می‌باشد؛ (سوره انزلنا و فرضنا...) از همان اول، «سوره» است یعنی متمایز است حصربندی شده است؛ یعنی قسمت اول را دارد و منبع احکامش می‌شود آیاتی مانند الزانیه و زانی ... که آن‌جا می‌گوید آیات بینات. بنابراین هر جایی در قرآن این دو وضعیت بود یعنی بینه هست. بینه‌ها بر این اساس پنج دسته می‌شوند. بینه تمایزی، بینه حصری، بینه تأکیدی، بینه تفصیلی، بینه تعینی. بینه‌ها انواع پیدا می‌کنند. این دسته‌بندی سرمنشاء عبارت‌ها و فهم‌ها و جریانات خاص برای ما می‌شود. برای هر کدام از این موارد که گفته شد باید بتوان با ورود به قرآن اثبات کرد.

اگر همه بینات قرآن را سرچ کنیم باید به طور واضح در یکی از این پنج دسته قرار بگیرند. اگر این کار انجام شد و ایرادهایش مشخص شد، باید برگشت و اصلاح کرد. این که تعبیری در جایی از قرآن به کار می‌رود انتظار می‌رود که انسان از آن ناحیه آن تعبیر را ویژه‌تر مطالعه کند.

اگر در سوره نور متوجه شدیم که محور اصلی آیات، نباءیی نیست و بینه‌ای است و در سوره ص، نباءیی و ذکری است و نه بینه‌ای، باید رویکرد ما به سوره متفاوت شود؛ یعنی باید سوره را دو فضایی ببینیم و اگر دو فضایی نبینیم به خطوات شیطان گرفتار می‌شویم. از سویی باید اعتمادتان را به منبع وضوح و آشکار شدن تقویت کنید چون سوره دارای احکامی بوده که ممکن است خشونت‌هایی از آن برداشت شود و محدودکننده باشد و از طرفی باید به تمایز انجام دادن و انجام ندادن آن به دقت توجه کرد. اگر بین این دو اختلالی ایجاد شود جامعه به سمت افراط و تفریط کشیده می‌شود.

عدم توجه به بینه موجب اختلال در حنیفیت می‌شود. برای «حنیف» شدن باید یک نگاه به رحمت عام و خاصی که آن منبع دارد بیاندازد و یک نگاه به اتفاقات میمون و مبارکی باشد که در سوره گفته می‌شود. باید این دو را همزمان

^۱سوره نور، آیه ۳۵

دید تا بتوان از پس زندگی برآمد. در بینه نگاه به کارکردها و پیامدهاست. حکمی می‌دهد و بعد از آن انسان‌ها دو دسته می‌شوند.

بینه دو قسمت دارد. فرد فدای رسول می‌شود اما نمی‌داند احکام رسول چیست. یکی از معضلات حوزه امامت ارادت‌های بی‌جا نسبت به اهل‌بیت (علیهم‌السلام) است. ارادت بی‌جا ارادتی است که خود اهل‌بیت (علیهم‌السلام) را بزرگ می‌کند اما تمایز او را در سبک زندگی جاری نمی‌کند؛ مثلاً فردی می‌گوید من فلان عالم را دوست دارم. بسیار هم عالی، حالا نظرات او در زندگی تو جاری است؟ می‌گوید نه من بعضی نظراتم با او متفاوت است. پس او بینه نیست. الزاما حتی محبت خالص به اهل‌بیت (علیهم‌السلام) ممکن است در فرد، ایجاد عمل نکند. محبت خالص دارد اما نمی‌توان روی آن فرد حساب کرد.

احکام باید باعث تفاوت زندگی شیعی و غیرشیعی شود. نماز خواندن با نخواندن باید متفاوت باشد. این‌ها را در «خطبه فدکیه» می‌توان دید. «خطبه فدکیه» مثل جامعی برای بینه است. در این خطبه به انصار اشاره می‌کنند. این افراد پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را واقعا دوست داشتند. مهاجر چون قصد قرابت بیشتری به رسول (صلی‌الله‌علیه‌وآله) داشتند و خودمانی بودند خیلی احساس محبتشان شدید نبود اما چون انصار دور بودند حس دوست داشتنشان شدیدتر بود آن قدر که وقتی حضرت (صلی‌الله‌علیه‌وآله) رحلت کردند، دچار افسردگی شدند و همین افسردگی آنها باعث شد که «سقیفه» تشکیل شود و خلفاء روی کار بیایند. پس زمینه سقیفه محبت شدید بود که پس از مرگ رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله) همه را زمین گیر کرد. کما اینکه امروز هم کسانی هستند که در موضوع ولایت چنین می‌کنند و ولایت را امری شخصی می‌کنند و وقتی چنین شود دیگر به آن به عنوان «بینه» و «رسول من الله» نگاه نمی‌کنند، در این صورت با رحلت ولی زمین گیر می‌شوند و با این شرایط تا مدتی جامعه باید زمین گیر باشد و در این مدت ممکن است هر بلایی بر سر مردم و جامعه بیاید.

به این جا رسیدیم که؛ نمودار دو مؤلفه اصلی پیدا کرد که مؤلفه دوم آن پنج بخش دارد. با عملیات جستجو کردن، پنج مدل برای مؤلفه دوم استخراج شد.

نوعا هر جا جاری شدن قواعد ضلالت و هدایت هست از مدل «تمایزی» است.

نوعا وقتی بحث از تحقق اُمت توحیدی و میثاق‌های فطری است از مفاهیم «حصری» استفاده شده است. اغلب به شکل حصرآمده است و به صورت نفی و اثبات آمده است.

جایی که بروز کفر و ایمان است نوعاً «تأکید ی» است. نمادهای انواع تأکیدها در قرآن مثل انّ، خالدین، تأکید به قسم، در بروز کفر و ایمان است.

انواع «تفصیل» در اقامه دین قیمه آمده است. کار دین اقامه قیمه ایجاد فصل کردن است.

تحقق جزاء نوعاً کارش متعین کردن است.

اینها دیگر استنباطی است. شما می‌توانید برای هر کدام تحقیق کنید.

تفصیل کار دین است. تحقق جزاء کارش تعیینی است.

«بینه» منبع نورانی است که منجر به آشکار شدن قوانین هدایت و ضلالت، وضعیت توحید و امت واحده، بروز کفر و ایمان و چگونگی بروز ایمان و کفر می‌شود.

تعریف به «جنس و فصل»، تعریف به «ساختار» و تعریف به «فرآیند».

تعریف به جنس و فصل است و دو تا مؤلفه دارد.

تعریف به فرآیند است که رسول، صحف، کتب دارد که یکی می‌شود ارائه حقایق، ابلاغ احکام که خودش دو قسمت می‌شود و از این سو جاری شدن قوانین هدایت و ضلالت و امت واحده و ... این فرآیند است.

تعریف ساختاری هم می‌شود بخش تفصیل، تمایز، ... ساختار ورودی و خروجی پیدا می‌کند و اگر کسی خواست «خیرالبریه» شود، باید نسب خودش را به شکل پنج‌تایی آرایش دهد تا بتواند به «بینه» ایمان بیاورد و عمل صالح انجام دهد. وقتی می‌گوییم ساختاری، مراحل و مراتب جاری شدن بینه در آن «ذکر» می‌شود.

هر امری از حقایق نصیبی دارد که بوسیله این پنج مؤلفه برای فرد واضح می‌شود. آیا همه انسان‌ها نصیبی یکسان دارند؟ خیر. به میزان قرب فرد نسبت به منبع و همین‌طور تمایز یافتن نسبت به آن منبع درجات ایمان شکل می‌گیرد. قرب به منبع به تنهایی برای ایمان‌دار شدن کافی نیست. هر قربی در خودش دو بخش دارد و حتماً باید در آن «تلاوت کتاب» صورت بگیرد. اگر قرب به رسول ایجاد شود اما نتواند تلاوت او را متمایز کند ایمان‌دار نخواهد شد. نقشه‌خوانی و نقشه‌سازی است.

بهترین احتجاج این است گویی که بگوئیم امیرالمومنین (علیه السلام) بالاترین دستاورد «اسلام» و «رسول»، در «تلاوت صحف» و ارائه «کتب قیمه» می باشد. بالاترین حجت بر روی زمین و بالاترین شهید است و امیرالمومنین (علیه السلام) می شود میزان عمل.

یک فرد پیدا شد در عالم که پیامبر نبود اما همه آن چه باید را اجرا کرد. اگر امیرالمومنین (علیه السلام) به حقایق رسید و احکام را اجرا کرد و به عنوان میزان عمل قرار گرفت، سبک و شیوه عملش به این صورت بوده است، نه به صورت این که موهبتی باشد که به صورت امی دریافت کرده و عمل کرده باشد. بخش امی را در خود خاموش کرد و فقط طبق کتاب عمل کرد. در روایات نکات جالبی اشاره شده است. مثلاً این که هیچ وحی ای برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیامد مگر این که امیرالمومنین (علیه السلام) از آن آگاه بود و از سوئی می گوید پیامبر (صلی الله علیه و آله) به امیرالمومنین (علیه السلام) مطلبی را یاد نداد مگر این که پس از آن ده ها و ده ها مطلب آموخت. جمع بین این دسته روایات این است که التفاتی به آن علم نداشت و علم را در زمان خودش از پیامبر (صلی الله علیه و آله) می گرفت مثل انسانی که اصلاً علم نداشت، عمل می کرد. سیری که رفته است اگر غیر از سیر بقیه انسان ها بود، دیگر نمی توانست میزان ما قرار بگیرد، مثل ملانکه که میزان ما نیستند.

«خیرالبریه» جنبه بیشترین منفعتی است که عاید و واصل به همه مخلوقات می شود. خیرالبریه کسانی هستند که خیراتی دارند که خیراتشان دائماً باقی است مانند اعمال حضرت ابراهیم (علیه السلام) و اصحاب کهف یا کار حضرت امام (ره) که خودش نیست اما انقلابش با همه منفعت هایش هست. منفعتی عام در جهت هدایت مردم است و شرالبریه نیز بالعکس است، سنت هایی که گذاشته شده و آن سنت ها، لطمه می زنند.

کسی که کار اشتباه می کند، در «تمایز» مشکل دارد چون نمی تواند خودش را در آن شرایط حاضر کند یعنی اگر می دانست بعد از کار اشتباه دچار چه مشکلاتی می شود، هیچ وقت آن کار را نمی کرد.

مهارت های تمایز باید فرد را در مکان های مختلف شاهد کند. کسی که می بیند یا کسی که نمی بیند یکی نیست و این تمایز است. اگر کسی در ساختار وجودی اش روی این پنج مورد کار کند، قطعاً او به سمت خیرالبریه شدن می رود. کسی که شرالبریه می شود تمایزش خوب کار نمی کند. شما به کسی ضرری می رسانید، اگر تو جای او بودی چنین می کردی؟ اغلب آدم ها در همین تمایز به مشکل می خورند. ببینید در هفته گذشته کجاها برای شما تیره و خاکستری بوده است. یک رفتار نامناسب که با فردی داشته اید را در نظر بیاورید و ببیند اگر خوش اخلاق بودید در

آن‌جا چقدر منفعت داشت. خدا انسان دارای اختلال را عذاب نمی‌کند اما اثبات کنید بداخلاقی از مدل اختلال است. هر اختلال در هدایتی را یک علامت می‌زنیم و از هدایت خود را خارج می‌کنیم. یک بار فیلم خوش اخلاقی را بازی کن و ببین که چقدر زندگی تغییر می‌کند. این تمایز است.

حصر محل تعاریف است. تعاریفی که مبناهای زندگی را می‌سازند باید حصر داشته باشد. «حمد» فقط از آن خداست. چندتا کار خوب کردی؟ «الحمد لله» یعنی هر چه خوبی کردی از آن خداست. پس منت نگذار و از خودت نبین. صفت کمال، مال خداست.

تأکید جای برجسته‌سازی است. انفاقی می‌افتد و تجربه می‌کنی و شکست می‌خوری و می‌فهمی که این‌جا جای پروزهاست خطر دارد. تأکیدها محل لغزش‌هاست. مرد و زن نامحرم در یک‌جا خلوت نکنند. روی سخن تأکید است، معنی ندارد، غیر از عرف ضروری صحبت نکنند. به گناه آلوده شدی، چرا؟ چون جایی که قرار بود حرف اضافی زنی، زده‌ای و کم‌کم جلو رفته‌ای. انواع تأکید پیدا می‌شود. مثلاً قسم یک مدل تأکید است. تأکید قسمی با تأکید ائی چه فرقی دارد؟ در تأکید قسمی متکلم خودش را جای مخاطب گذاشته و گویی آن اتفاق برای خودش افتاده است و همان‌قدر ناراحت شده است و لحنش به حال مخاطب نزدیک است.

تفصیل کجاهاست؟ من با فامیل‌ام قهرم. چرا قهری؟ چون دخالت می‌کند. لزومی ندارد قهر کنی، می‌توانی از دور تلفن بزنی و احوال‌پرسی کنی. نمی‌شود به صرف گناهکار بودن فامیل، قطع رحم کرد. باید آن‌قدر تفصیل داد تا راهی پیدا شود. در کتاب «نظام‌سازی خیر» در مورد تفصیل صحبت شده است.

نوع آدم‌ها روی قسمت تعیین وضعیت و داشتن یک مختصات کامل از مسئله ایراد دارند. تفصیل و تعیین در محدوده تدبیر قرار می‌گیرند و تعیین برد و محدوده یک کار را نشان می‌دهد. در واقع از تفکر به تعقل، به تذکر، و به تدبیر نزدیک می‌شوید. این نیاز به تمرین خیلی زیادی دارد اما شدنی است. کاری که مراحل و نتایج آن برای فرد واضح باشد به این می‌گوییم تعیین.

برای تمایز باید تجربه‌های بینایی و شنوایی را زیاد کرد؛ مثلاً گاهی برود آسایشگاه سالمندان، گاهی برود بیمارستان، البته این کارها مربوط به اوایل سوم رشد است و این‌ها برای ما قضا شده است. برای بچه این دیدن نشاط می‌آورد چون یک درک صوری اولیه می‌آورد و ذخیره می‌شود برای بعد اما در سنین بالا شاید حتی این دیدن برای فرد افسردگی هم بیاورد.

انواع زندگی‌ها را باید دید؛ کتک زدن بچه توسط مادر و کتک خوردن زن توسط مرد، احترام فرزند به مادر را ببینید و این‌ها تمایز است. وقتی حالتان بد می‌شود، قیافه خودتون را دیده‌اید. تمایز قیافه خوب و بد. چه شده که «ضاحکة مُسْتَبْشِرَةٌ»^۲ نیستی؟

فرد در زندگی دنیا به کجا می‌خواهد برسد؟ بناست به خدمت مردم برسی، پس انجام بده. هرچه در خدمت به مردم بیشتر تلاش کنی توفیقات بیشتری نصیب خواهد شد و خدا باب علم را بیشتر باز خواهد کرد. علم به زمان نیست بلکه جرقه‌ای است. خدایی که دستش پر است، انسان را آورده در زمین و به دنبال بهانه است تا به او بدهد. بدون بخل است و حتی برای عذاب دنبال بهانه نیست. می‌گوید استغفار کن تا پاداش دهم.

دومین بخش در سوره بینه، «شأن و کارکرد بینه» است.

اولین چیزی که در سوره بینه قابل مشاهده است ماهیت بینه است و قسمت دوم در سوره که قابل مشاهده است بحث شأن و کارکرد بینه است.

در مورد بحث مهارتی این مطلب در کتاب «ساختاری خیرگزینی» صحبت شده است. این بحث را اگر با آن کتاب ببینید جالب خواهد بود. استخراج همین موضوع به صورت مهارتی برای هفت سال دوم؛ مثلاً جاری‌سازی انواع تمایزها و تفصیل‌ها و... این‌ها خیلی کاربردی است و کمک می‌کند. ادامه دادن این بحث در دوره‌های مختلف رشد خیلی تخصصی می‌شود.

این بحث باید آنقدر دقیق باشد که مثلاً در کتاب «جامع الاحادیث» بتوان روایت‌ها را بر اساس تمایز، حصر و... مشاهده کرد. کتاب «عیون الحکم» کتاب بسیار خوبی است به این دلیل که روایات حضرت امیر(علیه‌السلام) را بر اساس ادبیاتش مرتب کرده است.

روایت ۱: العبادۃ الخالصۃ ان لایرجو الارب و لایخاف الا ذنب.....

مدل «تخصیص» است و «حصر» می‌کند و عبادت خاص را «تعیین» می‌کند و از حصر، «تعریف» ایجاد می‌کند. عبادتی که خالص است و انتظار می‌رود که عبادت غیرخالص نباشد و این دو حالت دارد یا به خوف یا به رجا

^۲ سوره عبس، آیه ۳۹

وابسته است. برای تنظیم این دو از «حصر» ایجاد می‌کند. خوف فقط از ذنب باشد و رجایش به خدا باشد. این روایت روایتی «بینه‌ای» است. چرا که (رسول من الله یتلوا) است. خود این عبادت به عنوان «منبع وضوح» می‌باشد. از این مدل به عنوان نمونه در روایات می‌توان زیاد مشاهده کرد.

روایت ۲: اجعل کل رجائکم الله و لا ترجوا احد سوا وانه ما رجا احد غیر الله الا خاب همه رجاء خود را برای خدا قرار دهید به غیر او امید نداشته باشید. این روایات «بینه‌ای» هستند. اگر بناست بینه‌ای به روایات نگاه شود باید رسولی که در حال تلاوت است را هم ببینیم.

روایت ۳: استجیبوا لانبیاء الله و سلموا لامرهم و عملوا بطاعتهم و تدخلوا بشفاعتهم فعل ماضی بعد از امر، مجذوم می‌شود به خاطر معنای شرط. روایت در حال «تعیین» است.

این‌ها را به عنوان چند مثال بررسی کردیم.

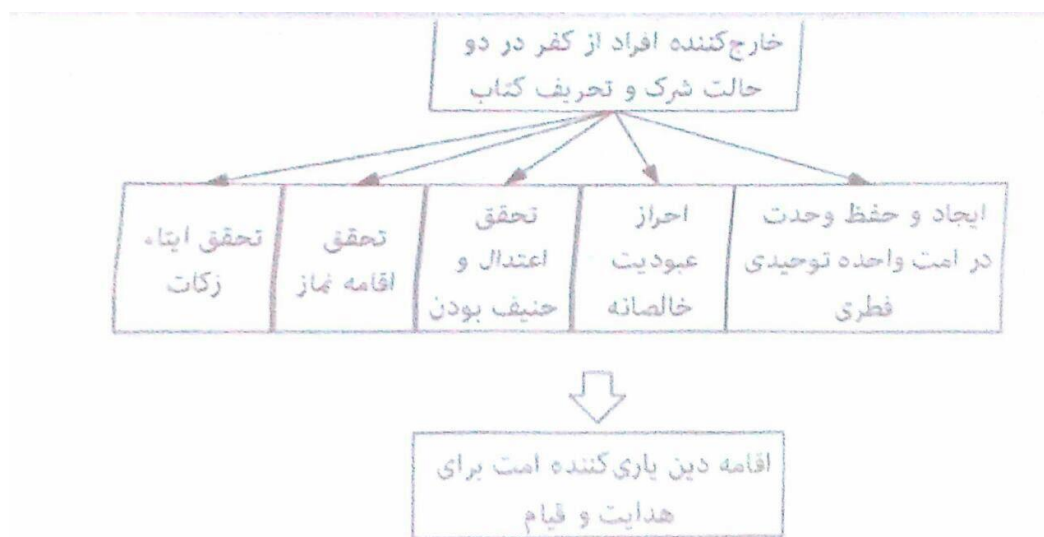
«حصر»ها به گونه‌ای «عشاء» هستند، «تمایز» مقام «مغرب» است، «تأکید» مقام «صبح» و «تفصیل» مقام «ظهر» است و «تعیین» مقام «عصر».

اگر «تمایز» نباشد، مشکل مغرب دارد. «تعاریف» اگر مشکل داشته باشد، مشکل سحرخیزی دارد. سر درگمی باید در تاریکی شب گم شود تا پیدا شود، عشاء دار شود که قطعیت در تصمیم‌گیری‌هاست. «تأکید» تصمیم‌ها گرفته شده است و آماده اقدام است.

نوعاً «الا»ها چون «تعریف» است نقطه ثقل است. نوعاً قالب ادبی حصر در روایات در حوزه فطریات و سوق دادن به توحید هستند. محصول موحد شدن تک‌تک آدم‌ها امت توحیدی است. «حصر»ها انسان را از شائبه‌ها خالص می‌کنند. «حصر» خالص‌سازی است. مقام «تأکید» اقدام‌سازی است.

معنای بینه دو بخشی شد. بخش اول آن وضوح و آشکاری و یا حکم و حقیقت و رسول است یعنی یک منبع نورانی کننده حتماً باید وجود داشته باشد. بخش دوم آن هم تمایزی است که باید توسط این منبع ایجاد شود.

در بینه دو کار باید انجام شود: مشاهده «حقیقت» و مشاهده «کارکرد حقیقت». این دو مشاهده باید اتفاق بیافتد و آنچه این دو را به طور واضح برای انسان ظاهر می کند «بینه» است.



کارکرد بینه

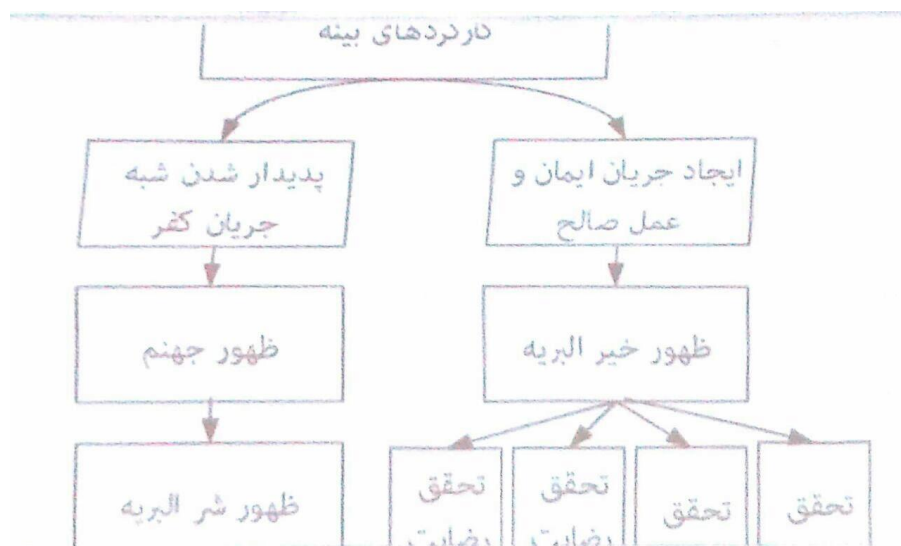
انعکاس حقایق صحیفه‌های پاک، ابلاغ امر و نهی‌های خداوند این دو باید خارج کننده افراد از کفر در دو حالت شرک و تحریف کتاب باشد.

ایجاد و حفظ وحدت در امت واحده توحیدی، احراز عبودیت خالصانه، تحقق اعتدال و حنیف بودن، تحقق نماز، تحقق ایفاء زکات که در مجموع آن می شود اقامه دین یاری کننده امت برای هدایت و قیام. این «کارکرد بینه» می-شود یعنی بینه این پنج مؤلفه را با هم ایجاد می کند. دستگاه بینه باید کامل باشد. باید اختلاف‌ها را از میان بردارد و عبودیت خالصانه را جاری کند و آدم‌ها را باید حنیف کند و اقامه نماز و ایفاء زکات باید در رأس امورش باشد و این‌ها می شوند تحقق بینه.

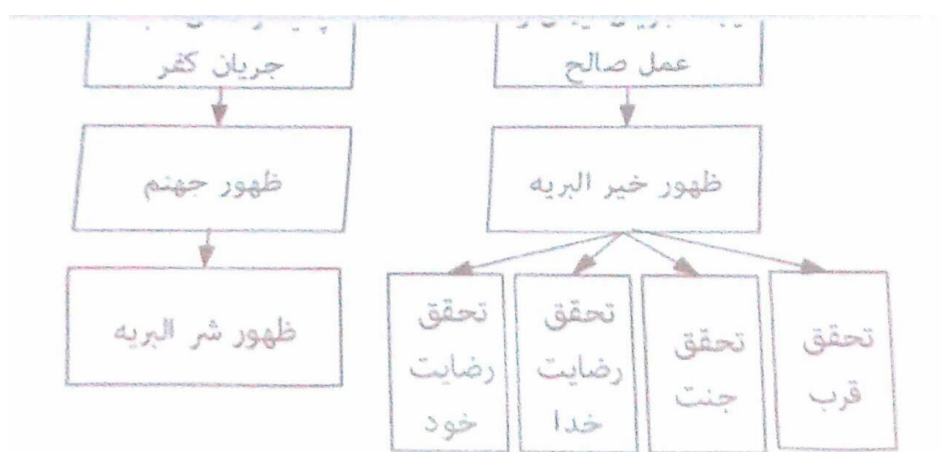
(والشمس و ضحها)^۳ خورشید داریم و ضحی. تحقق در عرصه مهم است. پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) کتاب دارد و اجرای کتاب. اجرای کتاب را «دین قیمه» گویند. دین قیمه باید در کف و بستر محقق شود.

^۳ سوره شمس، آیه ۱

پیامدهای بینه می شود هر آن چه از کارکردها که گفتیم اما اصل پیامدش می شود؛ ایجاد جریان ایمان و عمل صالح و پدیدار شدن شبه جریان کفر. از یک سو ظهور خیرالبریه و از آن سو ظهور جهنم و بعد از آن ظهور شرالبریه. چون آدمها در جهنم قرار می گیرند، می شوند شرالبریه. چون آدمها ایمان و عمل صالح پیدا می کنند، می شوند خیرالبریه. ایمان و عمل صالح طبق سوره عین بهشت است.



ظهور «خیرالبریه» می شود تحقق قرب، تحقق جنت، تحقق رضایت خدا و تحقق رضایت خود با بینه صورت می - گیرد.



هر کسی که اثبات شد بهشتی است، خیرالبریه است. عمل صالح، عملی است که طبق میزانها و حکم الهی باشد و هیچ ناخالصی نداشته باشد.

کارکردهای بینه همه مثبت است اما پیامدهای بینه لزوماً مثبت نیست و اینکه شبه جریان کفر می‌تواند ظهور و بروز داشته باشد، این پیامد بینه است. بهشت و جهنم محصول بینه است و این خیلی اهمیت فوق‌العاده زیادی دارد. بینه به تعبیری بهشت‌ساز و جهنم‌ساز خداست. «نباء» و «احتجاج» و «ذکر» را نمی‌توان این‌گونه گفت اما برای بینه می‌توان گفت.

در کل قرآن آیه ۸ سوره بینه بی‌نظیر است و نشان می‌دهد این بهشت مولود بینه است. شرط بهره‌مندی از بینه، «خشیت» است.

قبلاً خشیت در تعریف آمده؛ ماهیت بینه متصل به الله، معروف نزد فطرت، بر مبنای کتاب و تلاوت، دارای عظمت و خشیت آور است. خصوصیت بینه این است. بینه‌ای که خشیت آور نباشد بینه نیست. اگر کسی واقعا بخواهد برای آخرتش زاد و توشه جمع کند، این‌طور نیست که نتواند تشخیص دهد بلکه بسیار واضح است. حالتی از پذیرش است که ناشی از علم به عظمت چیزی در فرد ایجاد می‌شود، «خشیت» یعنی فرد کله‌شقی نمی‌کند، بزرگی نمی‌کند و سرسخت نیست، اگر کسی ایرادی را گفت به روی طرف نمی‌زند، منتظر است ایرادهایش را بفهمد تا اصلاح کند. این فرد دو روزش شبیه هم نیست.

افراد اهل خشیت، خیلی دوست‌داشتنی و اهل تألیف و رفاقت هستند. افرادی که خشیت ندارند، نوعاً اهل دوستی و رفاقت نیستند. البته مراقب باشید که قضاوت نکنید. در مورد خود می‌توان گفت که انتقادپذیر نیستم اما در مورد دیگران نمی‌توان چیزی گفت و قضاوت کرد. چهره‌ها اغلب افراد را به اشتباه می‌اندازد. اشتباه محض است اگر بگوییم فلانی اهل خشیت نیست. مبداء انحراف انسان، می‌تواند خشیت در مقابل دشمن باشد. این موضوع در سوره احزاب مطرح می‌شود. این خشیت در سوره احزاب می‌شود، شرط رسالت امام و رسول و این آزمون اولیه برای رسالت است.

خطبه فدکیه

قسمتی از «خطبه فدکیه» انتخاب شد، این خطبه خیلی پر رمز و راز است و نیاز به بسط زیادی دارد. خطبه‌ای است که نیاز به رمزگشایی دارد. طبق نظامی گفتگو کرده است که انواع نظامات اجتماعی در آن مطرح است.

اولین نکته‌ای که در خطبه می‌توان دید ویژگی‌های بینه خاتم و تأکید بر روی آن است. بحث خاتمیت خیلی مهم می‌شود. وقتی رسولش می‌شود پیامبر اعظم (صلی‌الله‌علیه‌وآله)، تعیین می‌کند که صحفش قرآن است. حضرت (علیهاالسلام) گویی روی سوره بینه این بخش از خطبه را گفته‌اند. ابتدا حضرت (علیهاالسلام) ویژگی‌های بینه خاتم را می‌گوید. دلایل نزول را گفته‌اند، بعد این که بینه چیست و کارش چیست را هم گفته‌اند و اراده خدا را در خصوص بینه خاتم هم بیان کردند. به هر حال بینه خاتم جلوه‌ای داشته است که توسط ائمه (علیهم‌السلام) منتقل شده است و بعد کارکرد بینه را بیان کرده‌اند.

به سه مورد توجه داده‌اند که بسیار عجیب است. یکی از ناحیه توجه به بینه از زوایه کتاب تلاوت شده، یکی توجه به بینه از ناحیه کتب قیمه و یکی توجه به بینه از ناحیه عمل بر اساس بینه؛ روی این سه مورد متمرکز شده‌اند. این یک نظام مستقل دارد و ادبیات مخصوص به خودش را دارد. اگر لازم باشد دستگاه مختص همین موارد را بررسی خواهیم کرد.

وَأَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اخْتَارَهُ قَبْلَ أَنْ أَرْسَلَهُ، وَ سَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ اجْتَبَاهُ، وَ اصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ ابْتَعَثَهُ، إِذِ الْخَلَائِقُ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَةٌ، وَ بَسْتِرِ الْأَهَاوِيلِ مَصُونَةٌ، وَ بِنَهَايَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ، عِلْمًا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى بِمَائِلِ الْأُمُورِ، وَ احِاطَةً بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ، وَ مَعْرِفَةً بِمَوَاقِعِ الْأُمُورِ

(أَشْهَدُ أَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ)، وقتی در عبارات می‌گویند: «آبی»، در واقع پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) را با خودشان نسبت‌دار می‌کنند. می‌خواهد بگوید این حقیقت که در این جا مطرح می‌شود، همان‌طور برای ما هم اتفاق می‌افتد چون او آبی است و ما جدا از آن سیستم نیستیم. مقام اختیار و اجتناب و اصطفااء مربوط به قبل از ارسال است. این از وقتی است که خلایق در پرده غیب بوده‌اند و برایشان آمدن یا نیامدنشان فرقی نمی‌کرده است (بَسْتِرِ الْأَهَاوِيلِ مَصُونَةٌ) و انتهای کارش، نبودن بوده است؛ این تفصیل است. (بِمَائِلِ الْأُمُورِ) زمانی است که امور در مقام ثبوت است وقتی که بستر برای ظهور فراهم می‌شود (وَ احِاطَةً بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ) و وقتی که آماده می‌شوند برای قرار گرفتن (مَعْرِفَةً بِمَوَاقِعِ الْأُمُورِ)؛ این‌ها مختصات وقوع هستند.

ابْتَعَثَهُ اللَّهُ اِتِّمَامًا لِأَمْرِهِ، وَ عَزِيمَةً عَلَى امْتِصَاءِ حُكْمِهِ، وَ انْفِاذًا لِمَقَادِيرِ رَحْمَتِهِ،

خداوند سه تا حکمت داشت؛ اول این که امرش را تمام کند و حکمش را امضا و جاری کند و مقادیر رحمتش را نافذ کند. اتمام، عزیمت، انفاذ سه فعل خداست.

فَرَأَى الْأُمَّمَ فَرِقًا فِي آدْيَانِهَا، عُكْفًا عَلَى نِيرَانِهَا، عَابِدَةً لِأَوْثَانِهَا، مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِرْفَانِهَا.

شعبه شعبه شدند، در جهنم بودند، مشرک بودند، اهل کتابی بودند که آن‌ها را می‌شناختند.

فَأَنَارَ اللَّهُ بِأَبِي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ظُلْمَهَا، وَكَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا، وَجَلَّى عَنِ الْأَبْصَارِ عُجْمَهَا،

یا دچار ظلم بودند یا عجم یا بهم.

وَ قَامَ فِي النَّاسِ بِالْهِدَايَةِ، فَأَنقَذَهُمْ مِنَ الْغَوَايَةِ، وَبَصَّرَهُمْ مِنَ الْعِمَايَةِ، وَهَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ، وَدَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ.

ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَافَةٍ وَ اخْتِيَارٍ، وَ رَغْبَةٍ وَ اِيْثَارٍ، از روی رأفت بود و خدا پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در بودن یا نبودن مختار گذاشته بود. بین خاتم به طور طبیعی از معرض دید خارج می‌شود و توسط نظام امامت باید پیگیری شود.

فَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ تَعَبِ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ، قَدْ حُفَّ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ وَ رِضْوَانِ الرَّبِّ الْعَفَّارِ، وَ مُجَاوَرَةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَبِي نَبِيٍّ وَ آمِينِهِ وَ خَيْرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَ صَفِيَّهِ، وَ السَّلَامُ عَلَيْهِ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

خیرته می‌شود خیر البریه. بین دو قسمت شد؛ یکی وصف آن منبع نورانی است و یکی نیز ظهورش.

أَنْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ نُصِبَ أَمْرِهِ وَ نَهْيِهِ، وَ حَمَلَهُ دِينَهُ وَ وَحْيِهِ، وَ آمَنَاءُ اللَّهِ عَلَى أَنْفُسِكُمْ، وَ بَلَاغُؤُهُ إِلَى الْأُمَّمِ، زَعِيمٌ حَقٌّ لَهُ

امر و نهی الهی برای شما آمده است و شما حامل دین و وحی خدا هستید و شما امین خدا هستید و انتقال‌دهنده امر خدا به دیگران هستید. در اصل دارد عباد الله را تبدیل به عباد الله می‌کند. بینه‌ای که همه آوردند در دست شماست. پیامبر (صلی الله علیه و آله) رحلت کرده به ظاهر اما بینه‌اش هست. چون تو نیز بینه رسول را منتقل می‌کنی. این خطبه فدکیه است و با کسانی که مقابل رسول هستند صحبت می‌کند اما به شخصیت امت واحد آنها اشاره می‌کند. حضرت (علیها السلام) این سخنان را به ما می‌گویند. فاصله ما در پذیرفتن یا نپذیرفتن یک قدم است. لازمه این پذیرش این است که همه دین را بپذیرد و با جانش از آن حراست کند.

اگر تو بینه‌ای و رسول رسولی، باید بتوانی از قرآن تلاوت کنی و این خیلی جالب است. صحف مطهره را تبیین کرده است پس باید تو بدانی کتاب چه گفته است. تلاوت کتاب یعنی جاری‌سازی این حقایق از کتاب به بیرون. کتاب خدا را باید بدانی و کتاب بوسیله تلاوت ناطق است. در اثر تلاوت کتاب ناطق باید ناطق بودنش را بفهمی.

این بخش از خطبه ده هزار ساعت کار می برد تا بتوان آن را فهمید. انواع مراجعات به قرآن و انواع تدبر در آن به صورت کد قرار داده شده است.

كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَالْقُرْآنُ الصَّادِقُ، وَ النُّورُ السَّاطِعُ وَ الضِّيَاءُ اللَّامِعُ، بَيْنَهُ بَصَائِرُهُ، مُنْكَشَفَةٌ سَرَائِرُهُ، مُنْجَلِيَةٌ طَوَاهِرُهُ، مُعْتَبَطَةٌ بِهَ أَشْيَاعُهُ، قَائِدًا إِلَى الرِّضْوَانِ اتِّبَاعُهُ، مُؤَدِّ إِلَى النِّجَاهِ اسْتِمَاعُهُ.
بِهِ تُنَالُ حُجُجُ اللَّهِ الْمُنُورَةُ، وَ عَزَائِمُهُ الْمَفْسَّرَةُ، وَ مَحَارِمُهُ الْمَحْذَرَةُ، وَ بَيِّنَاتُهُ الْجَالِيَةُ، وَ بَرَاهِينُهُ الْكَافِيَةُ، وَ فَضَائِلُهُ الْمُنْدُوبَةُ، وَ رُخْصَتُهُ الْمَوْهُوبَةُ، وَ شَرَائِعُهُ الْمَكْتُوبَةُ.

دستگاهی درست می کند که در آن حجت، عزائم، محارم، بینات، براهین، فضائل و رخص و شرایع یک ستون می- شود و ستون دیگرش منوره، مفسره، محذره، جالیه، کافیه، مندوبه، موهوبه و مکتوبه است. در این ها تلازمی ندارد که ستون دوم در اول ضرب شود. سیستم بینه است و کار بینه مشاهده حقیقت و مشاهده کار کرد است.

ستون اول ویژگی های حقیقت است و ستون دوم کار کرد است که ایجاد کننده نور، تفسیر و ایجاد کننده منع و جلا و بس بودن و مندوبه و وهب و نوشته شده است. در عرف روایی مندوب یعنی مستحب اما چیزی شبیه امتداد و اتصال است. این ویژگی های بینه است. شیوه های تدبر چون ناظر به غایت است این می شود که قصد بشود حجت، رخص، فضائل و ... بررسی شوند. این عمل ذهن را درباره، تلاوت قرآن تنوع می دهد و مثلا دسته شیوه های رخصی می شود. هر آنچه مربوط به علم تسخیر می شود که امکان دارد از قرآن به شیوه های خاصی استخراج گردد. باید از موهوبه آن استفاده کرد.

شرایع مکتوبه و کتب قیمه با خواندن فراز بعدی می توان فهمید. ایمان تطهیر کننده از شرک باید تلاوت شود و جاری شود، ایمانی که از شرک تطهیر می کند.

فَجَعَلَ اللَّهُ الْإِيمَانَ تَطْهِيرًا لَكُمْ مِنَ الشَّرْكِ، وَ الصَّلَاةَ تَنْزِيهًا لَكُمْ عَنِ الْكِبْرِ، وَ الزَّكَاةَ تَرْكِيَةً لِلنَّفْسِ وَ نِمَاءً فِي الرِّزْقِ، وَ الصِّيَامَ تَثْبِيثًا لِلْإِخْلَاصِ، وَ الْحَجَّ تَشْيِيدًا لِلدِّينِ، وَ الْعَدْلَ تَنْسِيقًا لِلْقُلُوبِ، وَ طَاعَتَنَا نِظَامًا لِلْمَلَّةِ، وَ أَمَانًا لِلْفُرْقَةِ، وَ الْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ، وَ الصَّبْرَ مَعُونَةً عَلَى اسْتِجَابِ الْأَجْرِ.

وَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ مَصْلِحَةً لِلْعَامَّةِ، وَ بَرَّ الْوَالِدَيْنِ وَ قِيَامَهُ مِنَ السَّخَطِ، وَ صَلَاةَ الْأَرْحَامِ مَنَسَاءً فِي الْعُمْرِ وَ مَنَامًا لِلْعَدَدِ، وَ الْقِصَاصَ حِفْظًا لِلدَّمَاءِ، وَ الْوَفَاءَ بِالنَّذْرِ تَعْرِيفًا لِلْمَغْفِرَةِ، وَ تَوْفِيَةَ الْمَكَائِلِ وَ الْمَوَازِينَ تَغْيِيرًا لِلْبَحْسِ.

صحبتی پیرامون ادامه جلسات ختم مفهومی شبیه‌ها

در مورد ادامه جلسات چند مطلب به ذهن بنده رسید که خدمتتان مطرح می‌کنم:

انسان برای هر کار خود باید غایتی در نظر بگیرد و باید بر اساس این غایت، مسیری را طراحی کند و گرنه بعد از مدتی در لابلای حوادث غایت‌ها گم می‌شوند و خود این مسیرها ایجاد هزینه می‌کنند.

ما برای چه قرآن می‌خوانیم؟ دلیلش این بوده است که در جامعه دینی ما افکار مختلفی برای اداره این جامعه وجود دارد؛ عده‌ای آمدند یک‌سری قوانین را از اصول استخراج کردند و نامش را قانون اساسی گذاشتند و بعد به این بخش بسنده کردند و در طی مسیر برای پیشرفت‌شان مجبور شدند از تجربیات استفاده کنند. برخی از این تجربیات به سمت تجربیات خودشان رفت و برخی به سمت تجربیات غربی و شرقی رفت. شروع خوبی داشتند اما در ادامه سراغ سیستم‌های رایج رفتند. تا حدی که وقتی در جامعه نگاه می‌کنید فقط تجربیات آن‌ها را می‌بینید. در نظام آموزشی اصول و مبنا دارید اما پایه آن تجربه خود شخص یا تجربیات غربی و شرقی است.

در این جامعه دینی گروهی هستند که اساسا مخالف هستند و کاری به این اصول و مبانی ندارند و اعتقاد دارند که این اصول و مبانی کارایی لازم را ندارد. ما با مغرضین کاری نداریم بلکه با دانشمندان جامعه کار داریم.

این‌ها می‌گویند اساسا در حوزه علوم زندگی سراغ قرآن و دین رفتن، اشتباه است. می‌گویند با این کار راه شما دور می‌شود. در هر دو دسته آدم‌های شرور هم زیاد است.

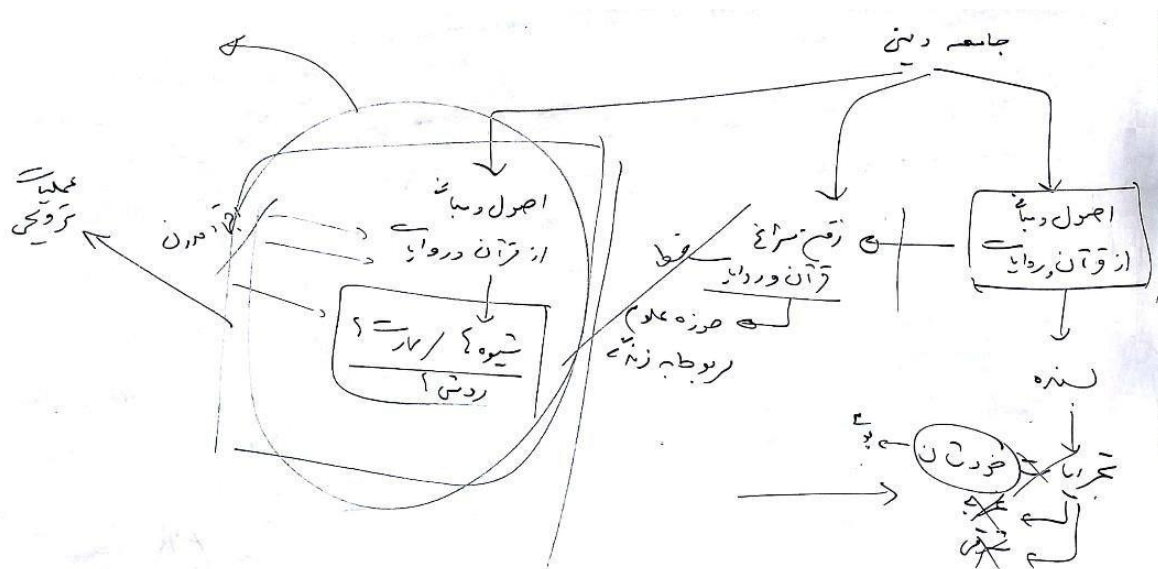
در این بین گروهی به ذهنش رسیده است که برای اینکه اصول و مبانی را از قرآن به دست آوریم، باید قرآن و روایات را بخوانیم و در مقابل این دو صف بزرگ با تجهیزات وسیع مادی و تکنولوژی قرار بگیریم.

عده‌ای در مدرسه دانشجویی قرآن این حرف سنگین بر زبان‌شان جاری شده و تصمیم گرفتند تجربه را کنار بگذارند و همه نظام‌ها را بر اساس قرآن بدست بیاورند و این خودش یک اجتهاد مدرن است و روش‌شناسی و اصطلاحات مخصوص به خود را دارد. این فکر خودجوش بود و بقیه افراد به این گروه اضافه شدند.

این فکر کم‌کم به سمت عملیات ترویجی رفت و کتاب‌های روشی بدون روش خوانده شد و فقط سوره‌خوانی می‌شد و افراد به سمت عمومی شدن رفتند. نگاه به کارها، عمدتا عملیات ترویجی شد و آدم‌ها برای رسیدن به کارهای سخت، نفسشان کم آمد. به دلیل ادعای سختی که شده بود و عده‌ای هم در این مورد موضع‌گیری کردند و

گفتند چنین ادعایی نکنید... این جریان به دو راهی رسیده است. اینکه برود در منطقه‌ای به صورت عملی اجرایی شود و بر این مبنا شهری را بسازد. یا اینکه باید وارد عملیات ترویجی شود و فقط روش بگوید.

اگر بگوییم اولی را انتخاب می‌کنیم، کلاس باید تعطیل شود و باید هر کس به اجتهاد نرسیده است، برود بخواند تا برسد و یا اینکه از ادعایش دست بردارد. دو راهی عمل برای تحقق این نظر یا در راه توصیف برای این روش‌ها و قرآن.



هر کاری غیر از این بسیار سخت خواهد بود. در واقع کلاس را از حرف زدن به عمل منتقل می‌کنیم.

بنده با ورود مدرسه به بحث ترویجی مخالفم. ما باید گروه‌های عملیاتی را تقویت کنیم. شما ظرف مدت کوتاهی روش‌ها را بخوانید و وارد این حوزه شوید.

عملیات ترویجی در این حوزه منجر به تخریب قرآن می‌شود. در واقع در شرایطی هستید که چاره‌ای جز ورود به این مسیر ندارید.

اگر دو مدیر بیاورید؛ مدیری که قرآن بلد است و مدیر ناکارآمدتری است و این ناکارآمدی این را اثبات می‌کند که قرآن ناکارآمد است و این تخریب قرآن است - در صورتی که فرد باید علاوه بر قرآن بلد بودن، عملیات کردن را نیز یاد بگیرد - و این ناکارآمدی گفتمان رایج کشور شده است که جدایی دین از سیاست را مطرح می‌کند.

پژوهش‌ها از این به بعد، پژوهش‌های میدانی است. باید برود جایی و کاری را بر اساس قرآن انجام دهد و بیاورد. در سال ۹۷ اگر پنج عرصه به صورت عینی و موفق که مورد تبریک و تشویق علمای هر دو گروه باشد، ایجاد شود برای ما کافی است و جلو خواهیم رفت.

تعجیل در فرج امام زمان (عج) صلوات